

دکتر کریگ کینر، متیو، سخنرانی ۱۴، متی ۱۶-۱۹

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر کریگ کینر هستم در حال تدریس در مورد کتاب متی. این جلسه چهاردهم در مورد متی ۱۶-۱۹ است.

فکر می‌کنم به دلیل نظر قبلی‌ام در مورد اینکه به خاخام‌ها اجازه نشستن داده می‌شود، آنها برای این جلسه جایی برای نشستن به من داده‌اند.

اکنون به فصل ۱۷ انجیل متی رسیده‌ایم و در مورد تبدیل هیئت صحبت می‌کنیم، جایی که عیسی جلال خود را آشکار می‌کند. او به شاگردانش گفته است که قرار است با جلال و شکوه به همراه فرشتگان مقدسش بیاید، که اشاره‌ای به زکریا در مورد آمدن خود خداوند خدا به همراه مقدسینش است. اما عیسی همچنین گفت که قرار است پیشگویی از آن را به برخی از کسانی که در آن زمان زنده بودند، نشان دهد.

و این چیزی است که ما در تبدیل هیئت داریم. در این متن اشارات متعددی به موسی و زمانی که موسی برای دریافت تورات به کوه سینا می‌رفت، وجود دارد. عیسی بالای کوه است.

آنها شش روز منتظر ماندند در حالی که جلال الهی شش روز در سینا بود (خروج ۲۴-۱۶). (صدایی می‌گوید او را بشنوید. خب، این خیلی غیرمعمول نیست.

اما در زمینه اشارات موسی، اجازه دهید به تثنیه، فصل ۱۸ برگردم، زیرا مردم انتظار پیامبری مانند موسی را داشتند. به همین دلیل است که یک نفر سعی کرد دیوارهای اورشلیم را فرو بریزد، سعی کرد یوشع را تکرار کند یا سعی کرد اردن را به دو نیم تقسیم کند، سعی کرد یوشع را تکرار کند. آنها می‌خواستند مانند یک موسی جدید باشند، و شکست خوردند.

اما عیسی که ۵۰۰۰ نفر را در بیابان غذا داد، در واقع از این نظر بیشتر شبیه موسی عمل می‌کند. خب، بشنوید که او می‌تواند به تثنیه ۱۸-۱۵ اشاره کند، جایی که خدا می‌گوید، من پیامبر دیگری مانند موسی برای شما خواهم فرستاد. شما به او گوش خواهید داد.

و این در شرایطی منطقی است که موسی و الیاس، که او نیز کسی بود که در برخی از جنبه‌های رسالتش موسی را تداعی می‌کرد، جایی که موسی و الیاس در کنار عیسی هستند، اما عیسی کسی است که آنها به شنیدن صدایش فراخوانده شده‌اند. موسی با جلال خدا دگرگون شد. ما روایت‌های دیگری از دوران باستان داریم، معمولاً اسطوره‌های یونانی یا گاهی افسانه‌های یهودی درباره افرادی که قرن‌ها پیش زندگی می‌کردند، یا فقط افراد ساختگی که می‌درخشیدند یا مانند زئوس به رعد و برق یا چیزی شبیه به آن تبدیل می‌شدند.

ما روایت‌هایی از این دست را در داستان‌های مختلف داریم. اما روایتی که همه مخاطبان متی، یا در هر صورت همه مخاطبان اصلی متی، با آن آشنا بوده‌اند، روایت کتاب مقدس از درخشش با شکوه بود. و این روایت موسی در کوه بود.

خب، موسی با جلال خدا دگرگون شد. در اینجا، عیسی دگرگون می‌شود، اما عیسی در آیه ۳ موسی و الیاس را مخاطب قرار می‌دهد. عیسی از موسی بزرگتر است. در واقع، عیسی همان جلالی است که موسی دید.

متی لزوماً آن را به طور کامل، مانند انجیل یوحنا، حتی در مقدمه، یوحنا ۱:۱۴ تا ۱۸، که اشارات زیادی به موسی دارد، بسط نمی‌دهد. اما واضح است که در این متن، عیسی از موسی بزرگتر است. شاگردان این را می‌بینند و سپس نزول می‌کنند.

و در صحنه بعدی، درباره بیرون راندن یک دیو می‌خوانیم. جالب اینجاست که شاگردانی که با عیسی در کوه نبودند، سعی داشتند یک دیو را بیرون کنند و موفق نشده بودند. با اینکه عیسی قبلاً آنها را فرستاده بود، آنها بیماران را شفا می‌دادند و دیوها را بیرون می‌راندند.

در اینجا، شاگردان نتوانستند آن را بیرون کنند. و عیسی دلیل آن را به آنها می‌گوید. در آیه ۱۷، او از آنها به عنوان کافران یاد می‌کند.

آیه ۲۰، چون ایمان شما خیلی کم است. البته این به این معنی نیست که همیشه دلیل اینکه چیزی اتفاق نمی‌افتد همین است. من و همسرم چندین سقط جنین را پشت سر گذاشته‌ایم، و معتقدم ایمان ما در واقع قوی‌تر از بعضی مواقعی بود که معجزاتی دیده بودیم.

اما در این مورد، آنها به دلیل ایمان ضعیفشان قادر به انجام این کار نبودند. مرقس آن را با بی‌دعا بودن مرتبط می‌داند. متی آن را با نتیجه مستقیم‌تری، شاید، بی‌دعا بودن مرتبط می‌داند.

اما عیسی اشاره می‌کند که اگر آنها به اندازه یک دانه خردل ایمان داشتند، می‌توانستند کوه‌ها را جابجا کنند، مانند کوهی که او کمی قبل روی آن بود. پس مسئله این نیست که ایمان ما چقدر بزرگ است، زیرا آنها باید آنقدر ایمان می‌داشتند که حتی یک کوه را جابجا کنند، حتی یک ذره ایمان. مسئله این نیست که ایمان ما چقدر بزرگ است.

مسئله این است که خدایی که ایمان ما به اوست چقدر بزرگ است. آنها باید تشخیص می‌دادند که خدای وفاداری که در خدمت عیسی بود، به عنوان نمایندگان عیسی با آنها بود، اما با این حال آنها برای این نکته آماده نبودند. چند نکته دیگر در مورد این متن.

عیسی، وقتی از بی‌ایمانی صحبت می‌کند، از نسلی بی‌ایمان و منحرف صحبت می‌کند. در این مورد، او زبان تثنیه ۳۲، آیه ۵، ترجمه یونانی آن را به کار می‌برد، جایی که نسل بیابان نسلی منحرف و منحرف بودند، با استفاده از زبانی بسیار مشابه. وضعیتی که در اینجا توصیف شده شبیه صرع است.

با این حال، صرع و تسخیر روحی به صراحت در متی ۴:۲۴ از هم متمایز شده‌اند. در انجیل‌ها، ارواح می‌توانند بر چیزهای مختلفی تأثیر بگذارند. روح می‌تواند بر خم شدن یک زن تأثیر بگذارد، که البته خوشبختانه برای من تنها دلیل بد ایستادن نیست. ارواح می‌توانند بر چیزهای دیگری نیز تأثیر بگذارند.

لژیون، آن شخص تقریباً کاملاً مغلوب شده بود. اما در این مورد، روح می‌تواند بر سیستم عصبی تأثیر بگذارد و می‌تواند همان تأثیری را داشته باشد که چیز دیگری بر سیستم عصبی تأثیر می‌گذارد. بنابراین، این به آن معنا نیست که هر کسی که با سیستم عصبی خود مشکل دارد، دارای یک دیو است.

نمی‌گوییم هر کسی که مشکل خم شدن دارد، شیطان دارد. اما در این موارد خاص، اینطور بود. بنابراین اغلب اوقات برای دانستن اینکه آیا علاوه بر بُعد فیزیکی، بُعد معنوی هم وجود دارد یا خیر، به تشخیص معنوی نیاز است.

البته، اگر روح صحبت کند و ادعا کند که چیزی است، احتمالاً این به شما سرخ می‌دهد. اما در این مورد فقط روح بود که به این شکل بر فرد تأثیر می‌گذاشت و عیسی آن را بیرون کرد. حالا، من از بسیاری از مطالبی که اینجا دارم صرف نظر می‌کنم، زیرا اگر در مقدمه‌ام این کار را نمی‌کردم، قرار بود در مورد ارواح و تسخیر ارواح صحبت کنم.

اما از آنجایی که در مقدمه‌ام این کار را انجام دادم، می‌خواهم به پاراگراف آخر فصل ۱۷ بروم، که پاراگراف مربوط به مالیات معبد است. کسی از پطرس می‌پرسد، خب، آیا معلم شما مالیات معبد را می‌پردازد؟ همه مردان بالغ یهودی باید نیم شکل مالیات برای نگهداری معبد می‌پرداختند. این فقط در یهودیه و جلیل نبود.

آن هم در دیاسپورا، دنیای مدیترانه، بود. بخش زیادی از آن پول اساساً هدر رفت. معبد آنقدر درآمد داشت که آنها مدام این تاک طلایی را می‌ساختند و آن فقط بلندتر و بلندتر می‌شد و هر سال شاخه‌های بیشتری روی این تاک طلایی برای تزئین معبد می‌ساخت. خب، عیسی به پطرس اشاره می‌کند که واقعاً لازم نیست او آن را بپردازد، زیرا، برای مثال، یک شاهزاده قرار نیست به خانوار روستایی مالیات بپردازد.

شاهزاده معاف می‌شد. خب، عیسی پسر خدای معبد است، بنابراین از نظر فنی باید معاف باشد. اما برای اینکه مردم را رسوا نکند، او از رسوا کردن یا ایجاد لغزش در رهبران مذهبی در فصل ۱۵ ابایی نداشت.

آنها متکبر بودند، اما به خاطر اینکه باعث لغزش افرادی که نیازی به لغزش نداشتند نشوند، او گفت اشکالی ندارد، می‌توانیم آن را بپردازیم. خب، مشکل این است که پطرس به عنوان ماهیگیر کار نمی‌کند. عیسی به عنوان نجار کار نمی‌کند.

از کجا می‌خواهند پول را بیاورند؟ عیسی می‌گوید، خب، شما به جایی می‌روید، یک ماهی می‌گیرید، و اولین ماهی که صید می‌کنید، یک سکه در دهانش پیدا خواهید کرد. خب، احتمالاً سکه حتی قبل از اینکه عیسی به پطرس بگوید آن را از کجا بیاورد، در دهان ماهی بوده است. خدا حاکم مطلق است.

خدا از قبل برنامه‌ریزی کرده بود. گاهی اوقات ماهی‌ها سکه‌ها را می‌بلعیدند و داستان‌های دیگری هم در این مورد داریم. اما جالب اینجاست که تمرکز روی معجزه نیست، بلکه روی تدبیر خدا برای جلوگیری از لغزش مردم است.

حالا، بعداً، قرار است در مورد واگذاری آنچه متعلق به قیصر است به او بشنویم، پرداخت مالیات، همه این کارها باید انجام شود. حتی اگر بتوانیم استدلالی ارائه دهیم، خب، از نظر فنی باید از این یا آن معاف باشیم. ما در جامعه زندگی می‌کنیم و می‌خواهیم تا حد امکان به جامعه احترام بگذاریم و تا جایی که می‌توانیم در چارچوب آن کار کنیم.

خب، حالا به اعمال رسولان ۱۸ تا ۲۲ می‌پردازم، و دوباره روی بعضی از جزئیات تمرکز می‌کنم، چون از ابتدا دیده‌اید که ما واقعاً روی هر متن خیلی تمرکز نمی‌کنیم و گرنه خیلی طول می‌کشد. در واقع، می‌توانیم حتی عمیق‌تر از این برویم و وارد بحث در مورد افعال یونانی و غیره شویم، اما آن نوع درس با این فرق دارد. متی ما یک سخنرانی دیگر از عیسی داریم، ۱۸.

این یکی از کوتاه‌ترین گفتمان‌ها است و به روابط در پادشاهی می‌پردازد. فصل ۱۸، آیات ۱ تا ۵، به فروتنی، مورد نیاز برای ورود به پادشاهی و وابستگی به خدا که برای ورود لازم است، می‌پردازد. بنابراین، به یک معنا، درباره فروتنان صحبت می‌کند.

اما در فصل ۱۸، آیات ۶ تا ۱۰، درباره لغزش دادن فروتنان صحبت می‌کند. یعنی رسوا کردن یا لغزش دادن افرادی که تازه ایمان آورده‌اند یا در ایمان خود جوان هستند. آنها ممکن است متعصب باشند، اما هنوز چیز زیادی نمی‌دانند.

وای بر کسانی که باعث لغزش آنها می‌شوند. ما باید آنها را پرورش دهیم. آیات ۱۲ تا ۱۴، به دنبال گوسفندان گمشده بروید.

اگر کسی لغزش بخورد، شما به دنبالش می‌روید. شما فقط نمی‌گویید، خب، ما کس دیگری را پیدا می‌کنیم. و شما داستان مشابهی در لوقا فصل ۱۵ دارید، اما کاربرد آن در اینجا متفاوت است.

زمینه متفاوت است. آیات ۱۵ تا ۲۰، وقتی هیچ چیز دیگری جواب نمی‌دهد، گاهی اوقات، حتی اگر بخواهید مردم را جذب کنید، تمرکز اصلی زمینه همین است، گاهی اوقات تأدیب کلیسا ضروری است. شما نمی‌خواهید کسی اصول پادشاهی را نقض کند، نه فقط به این دلیل که خب، از یک طرف، مسری است، بلکه به دلیل دیگری، شما آن را نمی‌خواهید چون نمی‌خواهید افراد خارجی نگاه کنند و بگویند، اوه، مسیحیان اینگونه زندگی می‌کنند.

و سپس در آیات ۲۱ تا ۳۵، او به این تمرکز بر بخشش بازمی‌گردد و با جزئیات کامل توضیح می‌دهد که همانطور که در دعای ربانی آمده است، بدهی‌های ما را ببخش، همانطور که ما نیز بدهکاران خود را می‌بخشیم. این آیه این ایده را با جزئیات بیشتری شرح می‌دهد. اکنون با نگاهی به آیات ۱:۱۸ تا ۵:۱۸، آیات ۱ تا ۵، ما باید مانند یک کودک وابسته باشیم.

فروتنی چیزی بود که خاخام‌ها بر آن تأکید داشتند. من قبلاً داستان خاخامی را که اجازه داد مادرش روی پشتش بایستد، ذکر کردم. خاخام دیگری مطمئن بود که حق با اوست، و تقریباً همه مطمئن بودند که او درست می‌گوید، اما او مجبور شد از خاخام جمالئیل دوم عذرخواهی کند، نه به این دلیل که جمالئیل حق داشت، بلکه فقط به این دلیل که عذرخواهی، فروتنی کار درستی بود.

اما اکثر مردم هنوز هم خاخام‌ها را برتر از مردم عادی می‌دانستند، و ما این موضوع را در متی ۲۳ خواهیم دید، جایی که باید با جزئیات بیشتری به آن پرداخته شود. عیسی از یک کودک استقبال می‌کند. او از یک کودک به عنوان الگو استفاده می‌کند.

معمولاً مردم از افراد برجسته به عنوان الگو استفاده می‌کنند، اما عیسی ما را به جهت دیگری هدایت می‌کند. بزرگترین، کوچکترین است، و این موضوع در تعالیم او نیز مطرح خواهد شد. آن را در فصل ۲۰ خواهید دید.

با رفتن به دنبال گوسفندان، صد گوسفند یک گله با اندازه متوسط بود، و اگر یک چوپان به دنبال گوسفندان می‌رفت، و این را در لوقا فصل ۱۵ نیز می‌بینید، یک چوپان به دنبال گوسفندی که گم شده بود می‌رفت، در این بین چه اتفاقی برای گوسفندان دیگر می‌افتاد؟ خب، چوپانان اغلب با چوپانان دیگر می‌گشتند و گله‌هایشان با هم قاطی می‌شدند. شاید لوقا فصل ۲ را به خاطر داشته باشید که در مورد چوپانانی صحبت می‌کند که شب‌ها از گله‌های خود مراقبت می‌کردند. چوپانان و دیگر گله‌داران اغلب در تپه‌های یهودیه با هم وقت می‌گذراندند، و وقتی نیاز داشتند حیوانات خود را از هم جدا کنند، گاهی اوقات می‌توانستند این کار را با صدای فلوت انجام دهند، یا گوسفندان صدای آنها را می‌شناختند.

، آنها می‌توانستند به سادگی آنها را صدا بزنند و از گله‌های دیگر جدا کنند. بنابراین، اینطور نیست که او برود می‌دانید، رفتن به دنبال گوسفند گمشده به این معنی است که اتفاق بدی برای گوسفندان دیگر خواهد افتاد. این قابل درک بود.

وقتی به آیات ۱۵ تا ۲۰ می‌رسیم، کمی بیشتر اینجا وقت می‌گذارم، چون گاهی اوقات اشتباه تفسیر و به کار گرفته شده است. وقتی هیچ راه دیگری جواب نمی‌دهد، خب، گاهی اوقات باید به سراغ آن شخص بروید و او را سرزنش کنید. گناهِش را به او گوشزد کنید.

این کاری نیست که ما با خوشحالی انجام دهیم. می‌توانیم آنچه پولس در غلاطیان ۱:۶ می‌گوید را به خاطر داشته باشیم. اگر می‌خواهید کسی را به خاطر خطایی اصلاح کنید، این کار را با فروتنی انجام دهید، به یاد داشته باشید که شما هم اشتباهاتی دارید، که همه ما گاهی اوقات به اصلاح نیاز داریم، و حکمت یهود به شدت بر تسلیم شدن در برابر اصلاح خوب تأکید می‌کند. ما باید به آن گوش دهیم، چه درست باشد چه غلط، حداقل می‌توانیم به آن گوش دهیم و معمولاً می‌توانیم از آن درس بگیریم.

اما در این مورد، رسم سرزنش یهودیان در آیه ۱۵ رعایت شده است. عیسی همیشه با فرهنگ خود مخالفت نمی‌کند. در فرهنگ یهود از قبل حکمت زیادی وجود داشت.

بخشی از آن مستقیماً از کتاب مقدسی که خداوند قبلاً نازل کرده بود، آمده بود. بخشی از آن از تجربه انسانی که صرفاً حکمت تلقینی بود، سرچشمه می‌گرفت. در هر صورت، این رسم معمول یهودیان در سرزنش است که بعدها توسط خاخام‌ها بسط داده شد.

این موضوع در طومارهای دریای مرده نیز یافت می‌شود. شما ابتدا به صورت خصوصی با شخص مورد نظر صحبت می‌کنید، قبل از اینکه شخص دیگری را وارد ماجرا کنید و مطمئناً قبل از اینکه آن را عمومی کنید. به همین دلیل است که پولس در غلاطیان ۲ می‌گوید: من علناً و در مقابل همه با پطرس روبرو شدم.

شما معمولاً این کار را فقط در شرایط بسیار خاص انجام می‌دهید. و بنابراین، غلاطیان ۲ درباره یک شرایط بسیار خاص صحبت می‌کند. از نظر پولس، انجیل در خطر بود.

پطرس سعی داشت از لغزش کسی جلوگیری کند، اما برای پولس، این موضوع بسیار مهم است. معاشرت بر سر میز، فارغ از قومیت و فرهنگ، مسئله‌ای مربوط به تمامیت انجیل است. اما در هر صورت، در شرایط عادی، ما یک شخص را به صورت خصوصی سرزنش می‌کنیم.

همچنین کمک می‌کند مطمئن شوید که فقط از روی خشم عمل نمی‌کنید. بنابراین، آیه ۱۵، شما به صورت خصوصی با آنها صحبت می‌کنید. سپس در آیه ۱۶، اگر آنها به شما گوش ندادند، یک نفر را با خود ببرید. شاید دو نفر را با خود ببرید، تا از زبان دو یا سه شاهد، هر کلمه تأیید شود.

حالا، بعد از اینکه روم مجازات اعدام را در یهودیه لغو کرد، فریسیان تأکیدی را ایجاد کردند که باعث شد خب، خدا از ما انتظار ندارد که مجازات اعدام را اجرا کنیم، زیرا آنها اعدام کسی را بسیار سخت کردند. یادتان هست در مورد اینکه وقتی وارد می‌شوید، کسی را می‌بینید که چاقوی خونین در دست دارد و بالای سر کسی که تازه کشته شده ایستاده است، و شما آن شخص را در حال عمل نمی‌بینید، چه گفتم. و حتی طبق تورات، برای هر چیزی باید دو یا سه شاهد داشته باشید، زیرا مردم اگر چیزی علیه کسی داشتند، می‌توانستند چیزی از خودشان بسازند.

در واقع، شما یک داستان یهودی هم دارید، داستان سوزانا، که در آن دو شاهد داشتید که برای دور زدن آن، با هم تباخی کردند و دروغ گفتند. و به همین دلیل است که شما نیاز به بازجویی متقابل از شاهدان داشتید، و فریسیان به شدت بر این موضوع تأکید داشتند تا مطمئن شوند که آنها واقعاً داستان یکسانی دارند. خوب، در اینجا نیز، با استناد به الزام کتاب مقدس از تثنیه ۱۷ و تثنیه ۱۹، عیسی می‌گوید، شما باید شاهد داشته باشید، زیرا اگر می‌خواهید آن را به سطح دیگری ببرید، نمی‌تواند فقط حرف شما علیه حرف آنها باشد.

ما باید کس دیگری را داشته باشیم که، می‌دانید، آنها از گوش دادن امتناع می‌کردند، از تغییر راه خود امتناع می‌کردند. و سپس در آیه ۱۷، اگر آنها هنوز گوش نمی‌دهند، شما آن را به کلیسا می‌آورید، شما آن را به مجمع مؤمنان می‌آورید. کنیسه‌ها در آن زمان، همانطور که شاید به یاد داشته باشید، به عنوان دادگاه نیز عمل می‌کردند، آنها مراکز اجتماعی بودند.

و بنابراین، مردم مسائل را به اجتماع کنیسه می‌آوردند و بزرگان به تصمیمی می‌رسیدند. به همین ترتیب، کلیسا نیز باید این کار را انجام دهد. در دیاسپورا، قانون روم به تخلفات رومی رسیدگی می‌کرد.

اما اگر این یک جرم محلی یهودی بود، اگر جرمی علیه شریعت یهود بود، رومیان نمی‌خواستند با آن برخورد کنند. می‌توانید صحبت گالیو را در اعمال رسولان ۱۸:۱۲ به یاد بیاورید و در ادامه، گالیو نمی‌خواهد به عنوان فرماندار، فرماندار آخائیه، با مواردی که نقض شریعت یهود هستند برخورد کند. او گفت خودتان به آن رسیدگی کنید.

جوامع یهودی در دیاسپورا، در دنیای روم، جوامعی از بیگانگان مقیم محسوب می‌شدند، چه در کورینت یا افسس یا هر جای دیگر. و به آنها حق داده شده بود که با تخلفات یهودیان به روش خود برخورد کنند. به همین دلیل بود که پولس می‌توانست کتک بخورد و پنج بار ۳۹ ضربه شلاق بخورد.

تنها راهی که می‌توانست از آن وضعیت خارج شود، کناره‌گیری از جامعه یهودی بود. اما او همچنان به آن پایبند بود زیرا همچنان با جامعه خود، جامعه یهودی خود، هویت خود را تعریف می‌کرد. بنابراین، تا زمانی که مردم، حتی در دیاسپورا، تا زمانی که مردم به حفظ هویت یهودی خود ادامه می‌دادند، تابع نظم و انضباط یهودی در جامعه یهودی بودند.

خب، سطوح مختلفی از تنبیه وجود داشت، اما سخت‌ترین سطح، تکفیر بود. و گاهی اوقات با نفرین و لعن همراه بود. می‌توانید این را در اول قرن‌تین ۵:۴ و ۵ ببینید، جایی که پولس می‌گوید، من تصمیم گرفته‌ام این شخص را به شیطان بسپارم.

در فصل ۶، آیات ۱ تا ۸، در ادامه‌ی ایده‌ی فصل ۵، پولس در مورد برخورد با این مسائل در جامعه‌ی خود صحبت می‌کند. لباس‌های کثیف خود را به رخ جهانیان نکنید. این یک تخلف است که می‌توان در کلیسا به آن رسیدگی کرد.

اول در کلیسا به آن رسیدگی کنید. اول تیموتائوس ۱:۲۰، پولس نیز از سپردن کسی به شیطان صحبت می‌کند. شما در دوران باستان لوح‌های نفرین دارید.

ظاهراً شما نفرین‌هایی همراه با تکفیر دارید. در طومارهای دریای مرده، نفرین‌هایی علیه شیطان وجود دارد. کتاب یهودا می‌گوید این کار را نکنید.

اما ایده این است که سخت‌ترین شکل تکفیر، طرد فرد از جامعه بود. برخی گفته‌اند که این فقط در خاخام‌های متأخر دیده می‌شود. و سطوحی از تأدیب فقط در خاخام‌های متأخر یافت می‌شود.

خب، این فقط نشان می‌دهد که آنها به اندازه کافی مطالعه نکرده‌اند، زیرا این متن قبلاً قبل از عهد جدید در طومارهای دریای مرده یافت شده است. در طومارهای دریای مرده نیز سطوح مختلفی از تکفیر وجود داشت. شدیدترین آنها برای همیشه از جامعه طرد می‌شد.

اما آنها موارد کمتری هم داشتند، مثل اخراج به مدت ۳۰ روز و غیره. خب، شما به دوم تسالونیکیان ۳، آیات ۱۱ تا ۱۵ نگاه کنید. متفاوت است.

با آن شخص غذا نخورید، اما همچنان با او مثل یک برادر رفتار کنید. با آنها مثل اینجا، مثل یک مأمور مالیات و یک غریبه‌ی رفتار نکنید. بنابراین، سطوح مختلفی از تکفیر وجود داشت.

امروزه سطوح مختلفی از تنبیه کلیسایی وجود دارد. همه آنها به یک اندازه شدید نیستند. خب، پس عیسی در ادامه می‌گوید، در آیه ۱۸، به شما می‌گویم که حقیقت را می‌گویم، آمین، لگو هومین

هر آنچه را که بر زمین ببندید، در آسمان بسته شده است. هر آنچه را که بر زمین بگشاید، در آسمان گشوده شده است. در مورد اینکه تا چه حد باید زمان افعال را در اینجا تحت فشار قرار دهیم، بحث‌هایی وجود دارد.

اما اگر آنها را تا جایی که می‌توانیم تحت فشار قرار دهیم، و باز هم، همیشه نمی‌توانید این کار را انجام دهید زیرا مردم همیشه از زمان افعال به روشی که ما در یونانی استفاده می‌کنیم، استفاده نمی‌کردند. اما در هر صورت، اگر آنها را تا جایی که می‌توانند تحت فشار قرار دهید، عیسی می‌گوید، هر آنچه را که در زمین ببندید، از قبل در آسمان بسته شده است. هر آنچه را که در زمین از دست بدهید، از قبل در آسمان باز شده است.

به عبارت دیگر، وقتی این رویه‌ها را دنبال می‌کنید، صرفاً بر اساس اختیار آسمان عمل می‌کنید. منظور از بستن و از دست دادن چیست؟ آیا او در مورد بستن شیاطین صحبت می‌کند؟ ما قبلاً در فصل ۱۲، آیه ۲۹ در مورد آن صحبت کردیم. آیا او در مورد بستن شیاطین صحبت می‌کند؟ یا به اصطلاح، در مورد بستن شیاطین انسانی صحبت می‌کند؟ او در مورد انضباط، انضباط کلیسایی صحبت می‌کند.

و زمینه قبلی، تأدیب و انضباط کلیسایی است. و اگر به ما طور دیگری آموزش داده نشده بود، معمولاً بستن کسی به معنای واقعی کلمه چه معنایی داشت؟ خب، به معنای بستن آنها خواهد بود. از دست دادن آنها به معنای رها کردن آنهاست.

یوسفوس درباره بستن و از دست دادن مردم صحبت می‌کند، و بری درباره زندانی کردن مردم و آزاد کردن مردم صحبت می‌کند. بنابراین، در اینجا، احتمالاً هنوز هم درباره تأدیب کلیسا از نظر تأدیب مردم یا آزاد کردن آنها از آن صحبت می‌شود. زمینه آیات ۱۵ تا ۲۰، و در واقع کل فصل، زمینه روابط است.

اگر برادر یا خواهرت به تو گناهی مرتکب شده، برو و تقصیرت را بین خودتان دو نفر به آنها نشان بده. اگر گوش بدهند، عالی است. تو آنها را به سوی خودت جذب کرده‌ای.

اگر گوش ندادند، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا هر مطلبی با شهادت دو یا سه شاهد ثابت شود. خب، و بعد به این آیات می‌رسیم. هر چه را که در زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد.

اگر دو نفر از شما روی زمین در مورد چیزی توافق داشته باشید، زیرا جایی که دو یا سه نفر با هم جمع می‌شوند، خب، آن دو یا سه نفر چه کسانی هستند؟ اینها همان دو یا سه نفری هستند که در متن قبلی ذکر شده است، دو یا سه شاهد. بنابراین، در جریان متن، و با توجه به پیوستگی دو یا سه نفر، کاملاً واضح به نظر می‌رسد که او هنوز در مورد تأدیب کلیسا صحبت می‌کند. حال، دو یا سه شاهد به تنه ۱۷، آیات ۶ و ۷ برمی‌گردند. شاهدان باید اولین کسانی باشند که شخص را سنگسار می‌کنند ۷

در اینجا به نظر می‌رسد که شاهدان باید اولین کسانی باشند که دعا می‌کنند. بنابراین گاهی اوقات ما مجبور به اجرای نظم و انضباط کلیسایی هستیم. فقط یک بار، زمانی که من کشیش بودم، مجبور شدیم به انجام آن نزدیک شویم و در نهایت مجبور به انجام آن نشدیم.

این آخرین راه چاره است. در آن صورت، چیزی که بقیه ما باور داشتیم غیبت و تهمت بود. اما این‌ها شرایط بسیار حادی هستند.

شما سعی می‌کنید در صورت امکان، با طی کردن این مراحل، رفتن به طور خصوصی با آن شخص و همراه کردن دیگران، از آنها اجتناب کنید. و صرفاً به این دلیل که اختلاف نظر دارید، به این معنی نیست که باید تنبیه کلیسایی داشته باشید. اما اگر موضوع جدی است، باید انجام شود.

با این حال، به خاطر داشته باشید که در قرن‌تس، افراد زیادی گناه می‌کردند. پولس فقط موارد بسیار شدید را تنبیه می‌کرد. بنابراین، شما این کار را بیش از حد لازم انجام نمی‌دهید.

من در کلیساهای مختلفی بوده‌ام. جماعتی که من شبانی‌شان می‌کردم، مردم، به گمانم همه از خداوند پیروی می‌کردند. تا جایی که من متوجه شدم، همه آنها مؤمن بودند.

اما من در برخی از کلیساهای به عنوان کشیش همکار فعالیت داشته‌ام. برخی از آنها واقعاً برای خداوند مشتاق بودند، اما در برخی دیگر افرادی بودند که راه نجات را درک نمی‌کردند، حتی با اینکه ما آن را توضیح دادیم تا، اینکه شخصاً برای آنها توضیح دادیم. در یکی از کلیساهایی که من بودم، کشیش ارشد به من گفت همانطور که داشتم صحبت می‌کردم، احتمالاً نیمی از مردم سبک زندگی غیراخلاقی دارند.

و آنجا نقش خودم را بیشتر این‌طور دیدم که، وای، این عالیه. من در خیابان‌ها بشارت می‌دادم، حالا می‌توانم این کار را مستقیماً در کلیسا انجام دهم. اما در هر صورت، ما انواع مختلفی از محیط‌ها را داریم.

اما در آیه ۲۰، عیسی درباره دو یا سه نفر که دعا می‌کنند صحبت می‌کند. و این بدان معنا نیست که اگر شخص دیگری را برای دعا کردن همراه خود نداشته باشید، خدا دعای شما را نخواهد شنید. اما باز هم اینجا درباره دو یا سه نفری صحبت می‌کند که او همین الان خطاب به آنها صحبت می‌کند، دو یا سه شاهد.

اما او می‌گوید، جایی که دو یا سه نفر هستند و دعا می‌کنند، خب، من در میان آنها هستم. یک ضرب‌المثل مشابه خاخمی در مورد شکینا، در مورد حضور خدا وجود داشت. جایی که دو یا سه نفر برای مطالعه تورات جمع می‌شوند، شکینای خدا، حضور او در میان آنها، وجود دارد.

و ما قبلاً در این دوره اشاره کردیم که این تنها ویژگی خداست. بعدها خاخم‌ها او را ماکوم، به معنای مکان موجود حاضر در همه جا، نامیدند. سپتواجینت و فیلون از چگونگی پر کردن تمام خلقت توسط خدا صحبت می‌کنند. و باز هم، این موضوعی است که در جای دیگری از متی به آن پرداخته‌ایم.

متی ۱:۲۳، عمانوئیل، خدا با ماست. متی ۲۸:۲۰، من تا آخر دنیا با شما هستم. عیسی در اینجا به وضوح به عنوان یک شخصیت الهی به تصویر کشیده شده است.

خب، عیسی در مورد انضباط کلیسا صحبت کرده است. و بنابراین پطرس این سوال را می‌پرسد که خب، چند بار باید ببخشم؟ هفت بار. و البته، او فکر می‌کرد که این بسیار سخاوتمندانه است زیرا بخشیدن حتی چند بار هم سخاوتمندانه تلقی می‌شود.

و هفت بار، این خیلی سخاوتمندانه‌تر از حد معمول بود. اما عیسی گفت ۷۰ ضریب هفت. این به آن معنا نیست که شما تا ۴۹۰ بشمارید و بعد دست از بخشیدن بردارید.

نکته این است که، با توجه به اینکه پطرس هفت مورد را گفته است، نکته این است که خب، موضوع خیلی فراتر از این است. اگر فرد به توبه کردن ادامه دهد، می‌توانیم به بخشیدن او ادامه دهیم. اگرچه معلمان یهودی خاطرنشان کردند که اگر کسی مدام بگوید توبه کرده و دوباره همان کار را انجام دهد، احتمالاً توبه‌اش خیلی عمیق نبوده است.

اما در هر صورت، ما بار قضاوت دیگران را به دوش نمی‌کشیم. نیازی نیست که این بار را به دوش بکشیم. آن بار متعلق به خداست.

می‌توانیم رهاش کنیم. می‌توانیم مردم را ببخشیم و در صورت امکان روابط را بازیابی کنیم. و من بارها مجبور شده‌ام این کار را انجام دهم، قبلاً یک مثال برایتان زدم.

اما خیلی بهتر شده. ما مجبور نیستیم آن بار را با خودمان حمل کنیم. در هر صورت، پادشاه در اینجا در آیه ۱۸:۲۳ با خادمانش تسویه حساب کرد.

بسیاری از تمثیل‌های یهودی از خدا به عنوان پادشاه یاد می‌کنند و این منطقی است. اما پادشاه اینجا یک پادشاه یهودی نیست. مکان اینجا یک مکان یهودی نیست، اما ممکن است مکانی باشد که شنیدن آن برای عیسی آشنا باشد.

این همان فضایی است که یهودیان در اسکندریه مصر نزدیک، در آن زندگی می‌کردند. در دورانی قدیمی‌تر زمانی که حاکمی بطلمیوسی بر سر کار بود، این حاکم سالانه با خراج‌گذاران خود، یعنی افرادی که برای جمع‌آوری مالیات برای او می‌رفتند، حساب و کتاب می‌کرد. آنها پول را از قبل پرداخت می‌کردند و سپس پول را از مالیات پس می‌گرفتند.

به این ترتیب او چیزی را از دست نمی‌داد. اما در این مورد، او چیزی را از دست داده بود. آنها می‌توانستند مالیات را با سود جمع‌آوری کنند، اما بهتر بود آنچه را که باید به پادشاه پرداخت می‌کردند.

خب، بعد از برداشت‌های بد، اگر نیل به اندازه کافی طغیان نمی‌کرد یا بیش از حد طغیان می‌کرد، خاک معمولاً حاصلخیز اطراف نیل به اندازه کافی محصول نمی‌داد، و برداشت‌های بد، فصل مالیات بد. این ممکن است به خودی خود مصر نباشد، اما این نزدیکترین پس‌زمینه ساختگی احتمالی را برای آن فراهم می‌کند. اما در هر صورت، این مرد 10,000 تالنت به پادشاه بدهکار است.

حالا، اگر اینها طلای قنطار بودند، این یک اغراق بزرگ است. احتمالاً هیچ پادشاهی در جهان وجود نداشت که آنقدر طلا داشته باشد. با این حال، می‌توانسته طلای قنطار نقره باشد.

درآمد مالیاتی هیروود کبیر حدود ۸۰۰ تالان در سال بود. حال، این هیروود کبیر است که مالیات زیادی از مردم می‌گرفت و ساختمان‌های باشکوه زیادی، نه تنها در اورشلیم، بلکه در جاهای دیگر، ساخت. اما درآمد مالیاتی او فقط ۸۰۰ تالان در سال بود.

این حتی ۱۰٪ هم نیست. این ۸٪ از این ۱۰،۰۰۰ تالنت است. ۱۰،۰۰۰ تالنت، با حقوق متوسط یک دهقان، حدود ۲۳۰،۰۰۰ سال دستمزد بود.

حتی با فرض اینکه دهقان نیازی به غذا خوردن در طول مسیر نداشته باشد، مدت زیادی طول می‌کشید تا یک دهقان بتواند این مقدار درآمد کسب کند. ۱۰،۰۰۰ به سادگی بزرگترین عدد در زبان یونانی بود، بی‌شمار.

راهی برای گفتن عدد بالاتر وجود نداشت، مگر اینکه می‌خواستید بگویید ده هزار از ده هزار. کدام پادشاه، اجازه می‌دهد کسی تا این حد به او بدهکار شود؟ گاهی اوقات وقتی تمثیل‌ها بندهای واقع‌گرایی را می‌شکنند، دقیقاً برای بیان نکته‌ای بسیار مهم این کار را انجام می‌دهند. و البته، نکته اینجاست که گناهان ما را به خدایی بی‌نهایت بدهکار می‌کند.

بنابراین، گناهان ما بی‌نهایت ارزشمند هستند، زیرا علیه خدایی بی‌نهایت هستند. و هیچ راهی وجود ندارد که ما بتوانیم تاوان آن را بپردازیم، حتی اگر راهی برای جبران گناهانمان داشته باشیم. و خدا هیچ الزامی برای بخشش ما ندارد.

پادشاه می‌گوید که او و خانواده‌اش را بفروشد تا بدهی را بپردازند. معلمان یهودی فروش خانواده را ممنوع کرده بودند، اما خب، این یک پادشاه یهودی نیست. در هر صورت برایش مهم نبود.

اگر آن مرد برده‌ی بسیار گران‌قیمتی بود، شاید ارزشش به یک تالنت می‌رسید. این بیشترین قیمتی بود که می‌توانستید از فروش این مرد به عنوان برده به دست آورید. اغلب به ازای هر تالنت، 20 برده دریافت می‌کردید.

بنابراین، با ۱۰،۰۰۰ تالنت، پادشاه هنوز ۹۹۹۹ تالنت دریافت خواهد کرد. خانواده چیز بیشتری دریافت نخواهد کرد. احتمالاً درآمد کل خانواده کمتر از درآمد خود مرد خواهد بود.

بنابراین، این واقعاً قرار نیست ریاضی‌دان ماهر باشد. فروش او کمکی به بازپرداخت بدهی نمی‌کرد. اما از طرف دیگر، اگر پادشاه واقعاً در ریاضی خوب بود، از همان اول نمی‌گذاشت آن مرد 10,000 تالنت بدهی داشته باشد.

اما انتقام گرفتن از این مرد ممکن است به حال بد پادشاه کمک کند. خب، مرد در آیه ۲۶ فریاد می‌زند، من همه چیز را به تو تلافی خواهم کرد. درست است.

این حتی ممکن نیست. اما پادشاه در آیه ۲۷ رحمت خود را نشان می‌دهد. و در فرهنگی که بر آبرو و شرم تأکید داشت.

خب، این عالی بود. پادشاه با بخشیدن آن مرد، به خاطر بخششش شهرت پیدا می‌کرد. اما این مرد که مورد بخشش قرار گرفته، فوراً می‌رود و به یکی از خدمتکارانش توهین می‌کند.

شخص دیگری نیز خدمتکار پادشاه است. این خدمتکار دیگر حدود یک میلیونیم بدهی خدمتکار اول را دارد. به زبان انگلیسی، می‌توان گفت که او حدود ۲۰ دلار بدهکار است، نه میلیون‌ها دلار.

خب، او مرد را خفه می‌کند. ما از اسناد تجاری باستانی می‌دانیم که در واقع طلبکاران گاهی اوقات کسانی را، که به آنها بدهکار بودند خفه می‌کردند تا آنها را به پرداخت پول تشویق کنند. در واقع، خدمتکار اول خدمتکار دوم را به زندان می‌اندازد تا او را مجبور به بازپرداخت این مقدار کم پول کند.

خب، او نه تنها آن مرد را زندانی می‌کند، بلکه مانع از آن می‌شود که مرد دیگر بتواند برای بازپرداخت بدهی‌اش به پادشاه که ممکن است داشته باشد، تلاش کند. و سایر خدمتکاران از این موضوع خوشحال نیستند. آنها می‌گویند، ببینید، این خدمتکاری که به او رحم کردید، به همکار ما رحم نمی‌کند.

خب، حالا دیگر رحم و شفقت پادشاه برای او آبرو نمی‌آورد. حالا طوری وانمود می‌کند که انگار پادشاه ساده لوح و احمق بوده است. اوه، من این مرد را بخشیدم و حالا او دارد از مردم به روش‌هایی سوءاستفاده می‌کند که اگر او را به عنوان برده فروخته بودم، انجام نمی‌داد.

و خب، اوضاع برای من بد به نظر می‌رسد. خب، اولین خدمتکارش به دردرس بزرگی می‌افتد. قرار است تا زمانی که بتواند همه چیز را جبران کند، زندانی شود.

اما البته، او هیچ وسیله‌ای برای بازپرداخت ندارد. او دیگر چیزی بیشتر از قبل ندارد. هیچ دوستی قرار نیست به او کمک کند.

او از چشم پادشاه افتاده و قرار است شکنجه شود. و کی قرار است آزاد شود؟ خب، او هیچ راهی برای تهیه پول ندارد. او قرار است برای همیشه شکنجه شود.

البته، این دوباره مرزهای واقع گرایی را در هم می‌شکند، زیرا پادشاهان نمی‌توانند برای همیشه مردم را شکنجه کنند. اما این به ما در مورد چیز دیگری هشدار می‌دهد. به ما هشدار می‌دهد که اگر بدهی ما به خدا بی‌نهایت باشد، هرگز بازپرداخت نخواهد شد.

حالا بعضی‌ها می‌گویند این منصفانه نیست. اگر خدا خدای عشق است، چرا باید مردم را قضاوت کند؟ از این زاویه به قضیه نگاه کنید. ما اصلاً حیاتی برای شروع نداشتیم.

هر آنچه داریم هدیه‌ای از جانب خداست. زندگی هدیه‌ای از جانب خداست. هوایی که تنفس می‌کنیم هدیه‌ای از جانب خداست.

غذایی که می‌خوریم هدیه‌ای از جانب خداست. روابط، در جایی که مثبت هستند، هدیه‌ای از جانب خداست. جایی که مثبت نیستند، یعنی کسی آنطور که خدا به ما گفته رفتار نمی‌کند.

اما همه چیز موهبتی از جانب خداست. و اگر ما مواهب خدا را رد کنیم، آنگاه دور ماندن از او برای همیشه انتخاب ماست. این به این دلیل نیست که خدا با ما مهربان نبوده است.

به این دلیل نیست که خدا ما را دوست نداشته است. شما به سدوم نگاه می‌کنید و می‌گویید، خدا چطور می‌توانست سدوم را داوری کند؟ منظورم این است که سدوم واقعاً شرور بود، اما می‌دانید، اگر خدا از ابرام برای نجات لوط و مردم سدوم استفاده نمی‌کرد، سدوم اصلاً وجود نداشت. و می‌دانید، به سیل، داوری سیل نگاه کنید.

خب، اگر خدا به آن مردم حیات نمی‌داد، آن افراد اصلاً از ابتدا حیات نداشتند. منظورم این است که سیل مانند معکوس کردن بسیاری از مواهب خلقت در پیدایش ۱ است. با این حال، بقیه‌ی آن زبان را در نظر بگیرید، تعلیمی درباره‌ی داوری است. بلایا در مصر، آنچه که رفاه مصر قرن‌ها پیش از طریق یوسف به آنها داده شده بود.

بنابراین، هر زمان که به داوری‌ها نگاه می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که داوری‌ها تنها پس از نشان دادن رحمت فراوان، مانند این مورد، از راه می‌رسند. وقتی مردم هر آنچه را که از خدا می‌دانند رد می‌کنند، و وقتی مردم با نحوه رفتار خود با دیگران، تصویر خدا را در دیگران رد می‌کنند، آنگاه سزاوار داوری او هستیم. اما خدا مهربان است.

او آماده‌ی بخشش است. او مشتاق بخشش است. او به دنبال گناهکار می‌رود.

و اگر پاسخ دهیم، از نعمت او برخوردار می‌شویم. خب، بخشش به ما کمک می‌کند تا به جنبه دیگری از روابط بپردازیم. وقتی در مورد طلاق صحبت می‌کنیم، دلایل طلاق در قانون خدا چیست؟ در انجیل مرقس این موضوع کمی متفاوت بیان شده است، اما متی آن را برای بحثی که دقیقاً در زمان عیسی در میان فریسیان در جریان بود، بسیار مرتبط می‌داند، و مخاطبان متی ممکن است کمی بیشتر از مخاطبان احتمالاً غیریهودی انجیل مرقس با آن آشنا باشند.

عیسی شاگردان را فرا می‌خواند تا برای آرمان‌های خدا تلاش کنند، متی ۱۹، آیات ۴ تا ۶. و این اصلی است که ما داریم، همانطور که ما برای پادشاهی تلاش می‌کنیم، خب، پادشاهی اغلب احیای هدف اصلی خدا برای بشریت است. و بنابراین ما به خلقت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هدف خدا چه بود، طرح خدا برای ما چه بود، خدا می‌خواست ما چگونه با یکدیگر رفتار کنیم و غیره. و عیسی به این موضوع استناد می‌کند.

خب، فریسیان به تثنیه ۲۴.۱ نگاه می‌کردند و در مورد تفسیر آن بحث می‌کردند. از بین دو مکتب فریسی مکتب غالب، مکتب شمائی‌ها بود، اگرچه ممکن است به دلایلی که قبلاً اشاره کردم، در این مورد خاص غالب نبوده باشند. شمائی‌ها تثنیه ۲۴.۱ را تفسیر می‌کردند که می‌گوید مرد می‌تواند به هر دلیلی، هر علتی از ناپاکی، همسر خود را طلاق دهد.

آنها بر کلمه ناپاکی تأکید داشتند و می‌گفتند که مرد می‌تواند همسرش را به دلیل خیانت طلاق دهد. اگر زن با کسی غیر از شوهرش بخوابد، یا اگر با موهای برهنه در ملاء عام ظاهر شود، به این معنی است که او سعی می‌کند کسی را برای خوابیدن پیدا کند، حتی اگر نتواند این اتفاق را رقم بزند. هیللیت‌ها می‌گفتند که مرد می‌تواند به هر دلیلی همسرش را طلاق دهد، زیرا آنها این را به عنوان هرگونه ناپاکی یا هرگونه عمل غیراخلاقی در نظر می‌گرفتند.

آنها بر کلمه «هر» تأکید داشتند، بنابراین یک مرد می‌تواند به هر دلیلی همسرش را طلاق دهد، میشنه گیتین و همچنین در جاهای دیگر در ادبیات اولیه یهودی نیز گواهی شده است. این روایات از این دو، ۹۱۰، مکتب فریسی احتمالاً به طور دقیق نمایانگر آنچه این دو مکتب در آن دوره می‌گفتند، هستند. آنها فقط اسناد تصادفی نیستند، بلکه از کسانی که در واقع عمدتاً از نوادگان مکتب هیلل بودند، به ارث رسیده‌اند.

اما این دو تفسیر، یکی آشکارا سختگیرانه‌تر و دیگری نسبت به آن مرد ملایم‌تر بود، و فریسیان از عیسی خواستند که نظر خود را بیان کند، خب، شما با کدام گروه از فریسیان در این مورد موافق هستید؟ عیسی با توسل به پیدایش ۲، توسل آنها را از تثنیه ۲۴:۱ دور زد. حال، توسل به روایت خلقت چیز غیرمعمولی نبود. افراد دیگری هم بودند که اهمیت آن را درک می‌کردند. طومارهای دریای مرده از روایت خلقت

استفاده کردند و به آن استناد کردند تا چندهمسری سلطنتی، یعنی ازدواج پادشاهان با چندین همسر، مانند سلیمان، را ممنوع کنند.

اما این کار قبلاً در تثنیه ۱۷ ممنوع شده بود، خب، آنها پیدایش ۲ را نیز به آن اعمال کردند. خاخام‌ها اغلب بر اساس روایت حواء، زنان را در جایگاه پایین‌تری قرار می‌دادند. من با این تفسیر موافق نیستم، اما در هر صورت، عیسی به روایت خلقت متوسل می‌شود و آنها می‌توانستند تشخیص دهند که این یک رویکرد تفسیری مشروع است.

عیسی می‌گوید، در مقابل، این فریسیان کتاب مقدس را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که به ناحق به دیگران ظلم می‌کنند. می‌دانید، برخی از قوانین عهد عتیق، می‌دانید، قوانین خوب بودند، بسیاری از چیزها را بهبود بخشیدند، اما قرار نبود ایده‌آل خدا باشند. شما برای برخی چیزها مجازات اعدام دارید، بی‌بندوباری جنسی، کفرگویی، جادوگری، نقض قانون سبت و قتل.

اینها چیزهایی هستند که خدا آشکارا با آنها مخالف بود. اما چیزهای دیگری هم بودند که مجازات اعدام برایشان وجود نداشت. این به آن معنا نبود که خدا به این چیزها اهمیتی نمی‌دهد.

قوانین مدنی برای محدود کردن گناه وضع شده‌اند. آنها گناه را از بین نمی‌برند. آنها استاندارد فرهنگ را بالا می‌برند، اما نمی‌توانند شما را به بالاترین ایده‌آل برسانند.

بنابراین شما چیزهایی مانند قوانین عهد عتیق داشتید که طلاق را تنظیم می‌کرد. آنها چندهمسری را تنظیم می‌کردند. شما نمی‌توانستید با یک زن و خواهرش ازدواج کنید.

بعضی فرهنگ‌ها این را مجاز می‌دانند، اما حدود نیمی از فرهنگ‌هایی که این را مجاز می‌دانند، نتیجه‌ی بدی می‌دهند. خواهرها در نهایت با هم اختلاف پیدا می‌کنند، که همان اتفاقی است که برای راشل و لیا افتاد. می‌دانید، در آن فرهنگ خیلی خوب پیش نرفت.

بنابراین، قانونی برای چندهمسری در انجمن‌های دانشجویی وجود داشت. قانونی هم برای انتقام‌جو وجود داشت، بنابراین شما نمی‌توانستید به طور تصادفی کسی را بکشید. محدودیت‌هایی در این مورد وجود داشت.

و محدودیت‌هایی برای برده‌داری وجود داشت، به خصوص برای هم‌نوعان اسرائیلی که به صورت برده‌داری قراردادی بودند. آنها پس از اتمام کار، زمین می‌گرفتند. اما تنظیم گناه به معنای از بین بردن گناه نیست.

عیسی به آرمان، آرمان خلقت، که فراتر از این چیزها می‌رود، متوسل می‌شود. ما به آن آرمان متوسل می‌شویم، تا بگوییم برده‌داری اشتباه است. ما به آن آرمان متوسل می‌شویم تا بگوییم، خب، یک زن و شوهر، می‌دانید، برای همکاری کامل، ما تک همسری می‌خواهیم و غیره.

خب، در مورد طلاق، عیسی گفت که این هرگز از ابتدا ایده‌آل خدا برای ازدواج نبود. پادشاهی قرار است ایده‌آل خدا را احیا کند. و عیسی می‌گوید که موسی به دلیل سنگدلی شما این اجازه را داد.

به عبارت دیگر، این امتیازی به ضعف انسانی بود. خب، خود خاخام‌ها گاهی اوقات تشخیص می‌دادند که مواردی در شریعت، امتیازهایی به ضعف انسانی است. بنابراین، آنها باید می‌فهمیدند که او چه استدلالی می‌کند.

چه با او موافق بودند و چه نبودند، باید درک می کردند که او از تورات استدلال می کند، درست همانطور که آنها سعی داشتند استدلال های خود را از تورات ارائه دهند. و او از آرمان های والا تری در تورات استدلال می کرد تا آنها. حال، وقتی عیسی این کار را می کند، نشان می دهد که آنها به ناحق به مردم ظلم می کنند.

من به طور خلاصه داستان قبلی زنی را که نزد خاخام ها آمد و از آنها التماس کرد که لطفاً نگذارید شوهرم، مرا طلاق دهد، تعریف کردم. و آنها گفتند، کاری از دست ما بر نمی آید. عیسی می گوید این سنگدلی است که ما باید علیه خیانت ناعادلانه تلاش کنیم، قطعاً در چیزی به صمیمیت و عمیقاً وعده داده شده مانند پیمان ازدواج، جایی که شخص حق دارد انتظار وفاداری داشته باشد، یک شخص در آن نوع رابطه حق دارد. انتظار داشته باشد که به او خیانت نشود.

چطور اعتماد می تواند شکوفا شود وقتی نمی توانید چنین انتظاری داشته باشید؟ در آن فرهنگ، زنی که طلاق گرفته بود، منبع اقتصادی کمی داشت. اگر می توانست شوهر دیگری پیدا کند، می توانست از او مراقبت کند. اما اکثر زنان وسیله ای برای حمایت از خود نداشتند.

در آن فرهنگ، در صورت طلاق، بسیاری از فرزندان حاصل از ازدواج به شوهر می رسیدند. بنابراین، این زن می تواند واقعاً مورد بد رفتاری قرار گیرد، و عیسی از کسی که با او ناعادلانه رفتار شده است دفاع می کند. و ما می دانیم که در بسیاری از فرهنگ ها، مردم به طرق مختلف مورد بی عدالتی قرار می گیرند.

در فرهنگ همسرم، اغلب از زنان بیوه سوء استفاده می شود و اقوام خانواده شوهر، اموال را تصاحب می کنند و زن بیوه را به خیابان می اندازند. انواع دیگری از بی عدالتی مانند این هم وجود دارد. و ما باید علیه این چیزها موعظه کنیم.

ما باید مطمئن شویم که مردم در جماعت های ما درک می کنند که باید عادلانه رفتار کنند. و این حتی می تواند موضوع انضباط کلیسا باشد، زیرا همه افراد در کلیساهای ما، حداقل در بسیاری از فرهنگ ها، به ویژه در جاهایی که مسیحی بودن رایج است، در واقع یک مسیحی معتقد نیستند. در هر صورت، متی برای طرف بی گناه استثنا قائل می شود.

عیسی از مردم در برابر ظلم و ستم ناعادلانه دفاع می کرد. او قصد نداشت سخنانش تحریف شود تا بتوان از آنها مانند شریعت موسی برای ظلم به بی گناهان استفاده کرد. متی شوهر را مخاطب قرار می دهد.

در انجیل مرقس، این موضوع به دو صورت بیان شده است، اما متی به شوهر اشاره می کند زیرا در قانون یهودیان فلسطینی، آنچه در یهودیه و جلیل اجرا می شد، در واقع فقط شوهر می توانست از نظر قانونی طلاق بگیرد. حال، این در میان فریسیان بود. اگر پول کافی داشتید، می توانستید از آن عبور کنید.

اما در شرایط عادی، این شوهر بود که حق طلاق داشت. این تنها چیزی بود که در تثنیه ۲۴ به آن پرداخته شده بود، زیرا فرهنگ آن زمان اینگونه بود. اما عیسی یک استثنا را ذکر می کند.

او می گوید، به جز علت خیانت، که کاری بود که زن می توانست در حق شوهر انجام دهد. این یک اتهام قانونی در دنیای باستان بود. برخی افراد سعی کرده اند آن را محدودتر کنند و بگویند، این فقط به ازدواج با محارم اشاره دارد.

اگر با خواهرتان ازدواج کرده بودید، خب، این یک استثنا است، چون در مصر، گاهی اوقات برادرها و خواهرها با هم ازدواج می کردند. یونانی ها این را برای خواهر ناتنی تان مجاز می دانستند. یهودیان هم این را مجاز نمی دانستند.

خیلی بعید است که عیسی به این موضوع پرداخته باشد. همچنین، خیلی بعید است که به همین محدود شود. پورنیا معانی مختلفی دارد.

یعنی فقط در شرایط خیلی خیلی خیلی نادر که متن به طور خاص به آن اشاره می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند، خب، این فقط کشف رابطه جنسی قبل از ازدواج بعد از ازدواج است چون او از مُرکا استفاده نمی‌کند. او زنا نمی‌کند.

او از واژه‌ی «پورنیا» استفاده می‌کند. اما «پورنیا» اصطلاح محدودتری نسبت به «مورخا» نبود. بلکه اصطلاحی گسترده‌تر از «مورخا» بود.

این شامل زنا هم می‌شد. برای زنا، طلاق اجباری بود. پس این اتفاق قرار بود بیفتد.

اما طلاق معتبر، طبق تعریف، اجازه ازدواج مجدد را می‌دهد. بنابراین، سوال در مورد اعتبار طلاق بود. اگر عیسی می‌گوید که شما مجاز به طلاق نیستید مگر به دلیل خیانت همسر، این یک استثنای مشروع است.

حالا، من نمی‌گویم که اگر همسر خیانت کند، نمی‌توانید ببخشید. ما فقط به بخشش نگاه کردیم. من نمی‌گویم که ازدواج باید از هم بپاشد.

طبق قوانین یهود، این انتظار می‌رفت. طبق قوانین روم هم همینطور بود. اما به عنوان مسیحی، ما می‌توانیم ببخشیم.

ما می‌توانیم عشق بورزیم. اما بین بخشیدن و مجبور کردن کسی که نمی‌خواهد برگردد به بازگشت، تفاوت وجود دارد. اگر آن شخص برود، ما نمی‌توانیم او را مجبور به ماندن کنیم.

بنابراین، برخی از این موارد دقیقاً از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت خواهد بود. اما او برای طرف بی‌گناه استثنا قائل می‌شود. اما باز هم، بخشش یک فضیلت مسیحی است که در آن می‌توان ازدواج را احیا کرد.

ما می‌خواهیم این کار را انجام دهیم. خب، شاگردان می‌گویند، هی، این ایده خوبی نیست. چون ببینید، اگر مردی نتواند زنش را طلاق دهد، شاید بهتر باشد که از همان اول ازدواج نکند.

چون باز هم، ازدواج‌ها معمولاً در آن زمان توسط والدین ترتیب داده می‌شدند. و این به آن معنا نبود که بچه‌ها هیچ نظری یا دخالتی در آن نداشتند، مخصوصاً مرد. در مورد زن، بستگی به سنش داشت.

اگر ازدواج دوم بود، البته او خیلی دخالت می‌کرد. اما وقتی هنوز جوان بودند، والدین معمولاً محرک اصلی، در ترتیب دادن ازدواج بودند. و آنها می‌گفتند، خب اگر بند فرار نداریم، اگر نمی‌توانیم ازدواج را تمام کنیم، اگر درست پیش نمی‌رود، اگر از روند آن خوشمان نمی‌آید، بهتر است ازدواج نکنیم.

چون بعضی‌ها در شرایط واقعاً سختی قرار می‌گیرند. عیسی گفت، خب، بعضی‌ها مجرد بودن برایشان بهتر است. بعضی‌ها ازدواج نکردن برایشان بهتر است.

احتمالاً این در مورد خود عیسی صادق بوده است. منظورم این است که شما نمی‌توانید از سکوت استدلالی ارائه دهید. اما برخی از استدلال‌های ناشی از سکوت قانع‌کننده‌تر از بقیه هستند.

مطمئناً اگر عیسی ازدواج کرده بود، در انجیل‌ها به آن اشاره می‌شد. منظورم این است که یحیای تعمیددهنده، احتمالاً همسرش با او در بیابان زندگی نمی‌کند. این چیزی است که منابع باستانی معمولاً به آن اشاره می‌کنند.

بنابراین، برخی از افراد مجرد بودند. اما عیسی از روشی بسیار تکان‌دهنده برای بیان این موضوع استفاده می‌کند. به خاطر داشته باشید که معلمان یهودی، پربار بودن و تکثیر کردن را یک دستور می‌دانستند.

و بنابراین، بعضی از آنها گفتند، خب، می‌دانید، اگر مردی تا سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی ازدواج نکرده باشد، مانند یک قاتل است زیرا ثمربخش نیست و تصویر خدا را تکثیر نمی‌کند. و یک خاخام در این مورد سخنرانی می‌کرد. و خاخام دیگری در این میان او را سرزنش کرد و گفت، ای ریاکار، تو ازدواج نکرده‌ای.

او گفت نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم. من عاشق مطالعه‌ی تورات هستم. وقت ازدواج ندارم.

اما در واقع، اکثر خاخام‌ها با این موافق نبودند. اکثر خاخام‌ها می‌گفتند، خب، مثلاً یکی از خاخام‌ها گفت چطور اینقدر تورات یاد گرفتی؟ او گفت من در سن ۱۶ سالگی ازدواج کردم. بنابراین، زودتر از شر حواس‌پرتی خلاص شدم.

تصور می‌شد که بسیاری از خاخام‌ها ازدواج را رهایی از وسوسه جنسی و در نتیجه از پریشانی می‌دانستند. اما در هر صورت، عیسی این را به شیوه‌ای بسیار تکان‌دهنده بیان می‌کند. برخی افراد مجرد بودن برایشان بهتر است و او از تصویر خواجه بودن استفاده می‌کند.

حالا در دربارهای سلطنتی، خواجه‌ها ممکن است از جایگاه بالایی برخوردار باشند، اما اکثر مردم، وقتی به خواجه‌ها فکر می‌کردند، نظر مثبتی نداشتند. و حتی برای کسانی که در دربارهای سلطنتی بودند، منظورم این است که شما نمی‌خواهید علیه کسی در دربار سلطنتی صحبت کنید، اما در دنیای مدیترانه، وقتی مردم از خواجه‌ها صحبت می‌کردند، اغلب آنها را به عنوان نیمه‌مرد مسخره می‌کردند. به آنها به دیده تحقیر نگاه می‌شد.

و در یهودیت، این یک چیز وحشتناک بود. تلمود از چیزی صحبت می‌کند که غیرقابل تصور است که کسی هنگام ختنه کردن، به طور تصادفی بیش از آنچه قرار بوده، قطع کند. طبق تثنیه ۱: ۲۳، یک خواجه، یک مرد اخته، نمی‌توانست وارد جماعت اسرائیل شود.

و من فکر می‌کنم خدا این قانون را وضع کرد تا آنها مردم را اخته نکنند، همانطور که برخی فرهنگ‌های دیگر کردند. آنها مردم را اخته نمی‌کردند. اما عیسی می‌گوید، افرادی هستند که اخته به دنیا می‌آیند.

درست است. مردم بدون عضو تناسلی متولد می‌شوند. افرادی هستند که توسط دیگران اخته می‌شوند.

یهودیان در فرهنگ‌های دیگر از این موضوع خبر داشتند. برای مثال، آنها در ایران از آن خبر داشتند. و کسانی هستند که خود را برای پادشاهی آسمان اخته می‌کنند.

خب، همانطور که قبلاً اشاره کردم، داستان «اوريجين» این را به معنای واقعی کلمه برداشت کرد. اما این اغراق است. این یک روش تصویری برای رساندن منظور اصلی است.

و مطمئناً کاملاً واضح بود، زیرا برای یهودیان، تصویر وحشتناکی بود. اما نکته این است که برخی از مردم، به خاطر پادشاهی، مجرد می‌مانند. یحیی تعمید دهنده این کار را کرد.

عیسی این کار را کرد. و من فکر می‌کنم می‌توانیم با اطمینان نسبتاً خوبی بگوییم که پولس این کار را کرد. بعضی‌ها می‌گویند، خب، نه، پولس حتماً ازدواج کرده تا عضو سنهدرین باشد.

اما تقریباً مطمئناً پولس عضو سنهدرین نبود. او در جوانی ایمان آورد. و در اعمال رسولان ۱۰: ۲۶ که در تأیید عضویت او در سنهدرین نقل شده است، اینکه او رأی خود را داده است، در منابع باستانی به طور مکرر به صورت مجازی بیان شده است، و فقط به این معنی است که او این تصمیم را تأیید کرده است.

و این همچنین بازی با کلمات است زیرا رأی دادن به معنای واقعی کلمه، انداختن سنگ ریزه نیز هست. در حالی که دیگران سنگسار می‌کردند، استیفان هیچ سنگی پرتاب نکرد، اما سنگ ریزه خود را به این معنا پرتاب کرد که او با آنچه انجام شده بود، موافقت می‌کرد. و عیسی در ادامه بیشتر درباره خانواده صحبت می‌کند.

در متی ۱۹، آیات ۱۳ تا ۱۵، درباره کودکان صحبت می‌شود. خب، شاگردان سعی می‌کنند بچه‌ها را از خود دور کنند. والدین، فرزندان کوچک خود را نزد عیسی می‌آورند تا او آنها را برکت دهد.

و، می‌دانید، برکت دادن، خب، می‌دانید، اسحاق، یعقوب را برکت داد، ابراهیم، اسحاق را برکت داد. این والدین می‌خواهند که عیسی به فرزندانشان برکت بدهد. و شاگردان سعی می‌کنند آنها را دور کنند زیرا شاگردان درگیر کار مهم پادشاهی هستند.

شاگردان، می‌دانید، در راه اورشلیم هستند. عیسی قرار است پادشاهی خود را برقرار کند. این مهم است.

و آنها از درک معنای واقعی پادشاهی خدا غافل می‌شوند. درست مثل جمعیتی که سعی کردند مردان نابینا را در فصل ۲۰ و آیه ۳۱ ساکت کنند تا آنها را از رسیدن به عیسی بازدارند. هی، عیسی چیزهای مهم‌تری دارد.

او در راه اورشلیم است تا پادشاهی را تأسیس کند. این یادآور دوم پادشاهان ۴: ۲۷ است، جایی که جیحزی سعی کرد زن شونمی را از الیشع دور کند. اما الیشع می‌گوید، نه، او را به حال خود بگذارید.

و دعای او مستجاب می‌شود. خب، در این مورد، شاگردان سعی می‌کنند از عیسی محافظت کنند. اما هدف پادشاهی عیسی، سرنگونی صدوقیان یا قتل عام رومی‌ها نبود.

هدف پادشاهی عیسی مسیح، مراقبت از کودکان، برکت دادن به آنها و برآوردن نیازهای گدایان نابینا بود. عیسی به مردم کوچک و به حاشیه رانده شدگان اهمیت می‌داد. و اگر می‌خواهیم به قلب او نزدیک باشیم، باید به همین موضوع اهمیت دهیم.

اگر ما اینطور هستیم، امیدوارم که این کار نسبتاً آسان شود. اگر اینطور نیستیم، شاید بتوانیم قلب او را در میان فروتنان و دلشکستگان بهتر بشناسیم. او در ادامه بیشتر در مورد معنای پیروی از او با بهای شاگردی صحبت خواهد کرد.

این ثروتمند و قدرتمند بودن نیست. این مراقبت از فقرا و فرودستان است. در درس بعدی در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

من دکتر کریگ کینر هستم و در حال تدریس در مورد کتاب متی. این جلسه چهاردهم در مورد متی ۱۶ تا ۱۹ است.